

# اسلام و لیبرالیسم؛ سخنی در چند و چون ارتباط اسلام و

## لیبرالیسم

### مصطفی ملکیان

مجله کیان شماره ۴۸، سال نهم (مرداد و شهریور ۱۳۷۸)

۱.۱. در اخلاق، لیبرالیسم را می‌توان با قانون‌پرستی یا شرع‌پرستی<sup>۲</sup> و سخت‌گیری یا سخت‌رفتاری<sup>۳</sup> در تقابل نهاد. لیبرالیسم از هر یک از این دو آیین اخلاقی انعطاف‌پذیرتر است.

۱.۱.۱. قانون‌پرستی یا شرع‌پرستی آن نوع اخلاقی است که در پی آن است که برای هر اوضاع و احوال متصوره که در آن گزینش اخلاقی در میان می‌آید قاعده‌ای توصیه کند؛ یا آن نوع روحی‌های است که در هر اوضاع و احوالی از آنچه یگانه قاعده‌اش می‌پندارد تبعیت می‌کند. در واقع نیز، پاره‌ای از نظام‌های اخلاقی قواعد رفتاری به غایت مفصل و مشروحه ساخته و پرداخته‌اند که صرف به خاطر سپردن و به یاد آوردن آنها کاری است طاقت‌فرسا، چه رسد به رعایت آنها. هرچه، در مقام عمل، حتی این نظام‌های اخلاقی هم همیشه، برحسب مقتضیات وضع و حال، کمابیش انعطافی از خود نشان داده‌اند. به هر حال، قانون‌پرستی به قیمت تغافل‌ورزی از ملاحظات اخلاقی واقع‌نگرانه<sup>۴</sup> وسیع‌تر، برای الفاظ قانون و شرع و برای ظواهر و نهادهای قانونی و شرعی حرمتی افراطی قائل است. گفته شد که قانون‌پرست هم بر یک نوع اخلاق اطلاق می‌شود و هم بر یک نوع روحیه. اگر حق داشته باشیم، در اینجا، ارزش‌داوری‌ای بکنم، باید بگویم که احتمالاً روحیه و نگرش قانون‌پرستانه بسیار خطرناکتر از نظام اخلاقی قانون‌پرستانه است.

۱.۱.۲. سخت‌گیری یا سخت‌رفتاری، که می‌توان آن را اصله الاحتیاط<sup>۵</sup> نیز نامید، در اخلاق و الهیات اخلاقی، به نظامی اطلاق می‌شود که قائل است به اینکه در همه موارد شک باید دست به کاری زد که به احتیاط نزدیکتر است؛ به عبارت دیگر، وقتی شک داریم باید از قانون اطاعت کنیم و کاری نداشته باشیم به اینکه احتمال اینکه قانون در این مورد قابلیت اطلاق نداشته باشد چقدر است. تنها مورد استثنا وقتی است که احتمال اینکه قانون قابلیت اطلاق نداشته باشد به حد یقین برسد. اما این رأی ماحصلی جز این ندارد که هرگز از قانونی سرپیچی نکنیم مگر اینکه یقین داشته باشیم که آن قانون از میان رفته است یا قابلیت اطلاق خود را از دست داده

است. چنین نظام اخلاقی سختگیرانه همیشه برای اشخاصی که دیدگاه خشک و جداً حساس دارند جذابیت داشته است؛ و نقطه عطف عمده آن این است که خشکه مقدسی را ترویج و تشویق می کند و از عمل و فعالیت جلو می گیرد؛ زیرا اگر ما حق نداشته باشیم که دست به عمل و فعالیت بزنیم مگر وقتی که اطمینان حاصل کرده باشیم که آن عمل و فعالیت قانونی و مشروع است، یعنی مگر زمانی که شک ها و دودلی هایمان، هر چه قدر اندک و ناچیز باشند، همه زائل شده باشند، در این صورت، در غالب موارد اصلاً دست به کاری نمی توانیم زد؛ و اینکه دست به کاری نزنیم: در حقیقت، چیزی جز غفلت از وظیفه نیست.

۳. ۱. ۱. لیبرالیسم، از این رهگذر، تعریفی سلبی می یابد، چرا که نظامی اخلاقی است که: اولاً: قائل نیست به اینکه برای هر اوضاع و احوال متصور و ممکن یک قاعده یگانه اخلاقی وجود دارد، بلکه بر آن است که بسیاری از اوضاع و احوال در «منطقه الفراغ» واقعند و ثانیاً: قائل به این نیست که مادام که یقین نداریم که قانونی اخلاقی از میان رفته یا قابلیت اطلاق خود را از دست داده است باید از آن تبعیت کنیم.

۲. ۱. در سیاست، لیبرالیسم طرفدار الف) دگرگونی های تابع نظم و ترتیب (= غیرانقلابی)، ب) محدود کردن یا، در صورت امکان، از میان برداشتن امتیازات و تمایزات سنتی، و ج) گسترش دادن فرصت ها و امکانات است. به عبارت دیگر، لیبرالیسم الف)، در عین استقبال از دگرگونی، مخالف دگرگونی های سیاسی دفعی، انقلابی، و طبعاً قهرآمیز است، سعی دارد تا، حتی المقدور، ب) امتیازات و تمایزات مبتنی بر نژاد، رنگ پوست، جنسیت، آزادی و بردگی، زبان، قومیت و ملیت، وضع و شأن اجتماعی موروثی، ثروت و فقر، دین و مذهب، و رأی و عقیده را تضعیف و امحاء می کند، و ج) فرصت ها و امکانات را، به یکسان در اختیار همه شهروندان بگذارند. هر سه این دعاوی هنجارین<sup>۶</sup> و ارزشی<sup>۷</sup> ای اند مبتنی بر سه مدعای اساسی تر دیگر که نیمه هنجارین و ارزشی و نیمه ناظر به واقع<sup>۸</sup> اند، یعنی اینکه الف) بشر همواره در حال پیشرفت بوده، هست، و خواهد بود، ب) طبیعت آدمی نیک است، و ج) فرد انسانی خودمختار است. بر این مدعای سوم، علی الخصوص، تأکید می رود: لیبرالیسم، به عنوان یک فلسفه سیاسی، برای فرد اصالت قائل است، یعنی بر آن است که فرد اولاً و بالذات دارای حقوقی است که فعالیت های دولت باید به حفظ آنها محدود شود. این حقوق، که در واقع حقوق فرد در قبال دولت و متناظر با تکالیف دولت نسبت به فردند، از جمله شامل آزادی بیان و عمل و آزادی از محدودیت ها و اجبارهای دینی و مذهبی و ایدئولوژیک می شوند.

۳. ۱. در الهیات لیبرالیسم در تقابل با راست اندیشی<sup>۹</sup>های سختگیرانه و انعطاف‌ناپذیر سنتی قرار می‌گیرد. لیبرالیسم الهیاتی بر آن است که سختگیری و انعطاف‌ناپذیری نظام‌های فکری قدیم را، که در درون فرهنگ دینی برآمده‌اند و بالیده‌اند، در هم بشکنند و در عین حال، حقایق اصلی دین را محفوظ بدارد و این حقایق را با الفاظ و مفاهیم دیگری و در قالب نظام‌های فکری جدید از نو بیان و تبیین کند. این لیبرالیسم دو پیشفرض عمده دارد: یکی اینکه حقایق اصلی دین با هیچ مقطعی فرهنگی خاصی گره نخورده‌اند و سرنوشت واحد ندارند و، از این رو، برای انسان متجدد نیز، مانند انسان قبل از تجدد، همچنان از قوت و اعتبار برخوردارند؛ و دیگر اینکه نظام‌های فکری دینی قدیم، چون کاملاً تحت تأثیر علوم و معارف بشری انسان قبل از تجدد بوده‌اند و، در واقع، تلقی و استنباط قدما را از حقایق دینی نشان می‌داده‌اند، امروزه و برای انسان متجدد غیرقابل فهم و ناپذیرفتنی‌اند. حقایق دینی برای اینکه در نظر انسان متجدد کنونی مفهوم و مقبول باشند و در ساحت ذهن و ضمیر حضور و حیات داشته باشند باید بند ناف خود را از علوم و معارف و روش‌ها و نگرش‌های قدما ببرند. لیبرالیسم الهیاتی، با آن قصد و نیت و با این دو پیشفرض، به صورت جنبش فکری و دینی‌ای درآمده است که بیشترین تأکیدش بر جنبه اخلاقی دین است. به بیان دیگر، اگر مجموعه احکام و تعالیم هر دین و مذهب را در عقائد، عبادیات، و اخلاقیات خلاصه کنیم، می‌توان گفت که فرق فارق لیبرالیسم الهیاتی از راست‌اندیشی‌های سنتی در این است که این راست‌اندیشی‌ها بیش از هر چیز به عقائد، یعنی قضایایی که علی‌الادعاء محتوای دین را بیان می‌کنند و اقرار به آنها، به عنوان شرط لازم یا لازم و کافی بهره‌وری از سعادت جاودانه، از متدینان مطالبه می‌شود، اهمیت می‌دهند و پس از آن به ترتیب، به عبادیات و اخلاقیات اعتنا می‌کنند و حال آنکه لیبرالیسم الهیاتی بیشترین اهتمامش به اخلاقیات است و سپس به عقائد و عبادیات می‌پردازد و شمار و ارزش آموزه‌های نظری و جزمی دین را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهد و حتی پدید آمدن مجموعه‌ای از آموزه‌های جزمی دینی را که اقرار زبانی یا اعتقاد قلبی به آنها شرط نجات باشد تحریف حقیقت دین می‌داند.

۴. ۱. اگر از اختلافات جزئی و فرعی‌ای که لیبرال‌های اخلاقی با یکدیگر دارند و نیز اختلافات جزئی لیبرال‌های سیاسی و اختلافات فرعی لیبرال‌های الهیاتی صرف نظر کنیم و نیز از تفاوت‌های خود این سه معنای لیبرالیسم چشم‌پوشیم، شاید بتوان گفت که مؤلفه‌های معنایی لفظ "لیبرالیسم"، بالمعنی‌الاعم، عبارتند از: الف) سعه صدر و پذیر رفتاری نسبت به دگرگونی، ب) دغدغه اینکه دگرگونی تابع نظم و ترتیب و تدریج باشد، و ج) احترام به آزادی و ارزش فرد فرد انسان‌ها. این سه مؤلفه، که شاید مهمترین آنها همین مؤلفه سوم باشد، عناصر جاودانه

سنت لیبرالی‌اند. بعضی از محققان و اندیشه‌وران، مانند یاسپرس<sup>۱۰</sup> و ویدلر<sup>۱۱</sup>، پیشنهاد کرده‌اند که لفظ “Liberality”، تقریباً به معنای “آزادگی”، بر عناصری از لیبرالیسم که ارزش و اعتبار خود را همچنان حفظ کرده‌اند، اطلاق شود. اگر این پیشنهاد را بپذیریم، به گمان من، می‌توان بر مجموعه آن سه مؤلفه نام “آزادگی” نهاد.

۲. “اسلام” گاهی به معنای متون مقدس دینی و مذهبی مسلمین، یعنی مجموعه قرآن و احادیث معتبر، به کار می‌رود (که من از آن به “اسلام یک” تعبیر می‌کنم)، و گاهی به معنای مجموع شروح و تفاسیر و تبیین‌ها و دفاع‌هایی که در باب قرآن و احادیث معتبر برجا مانده است، یعنی آثار متکلمان، عالمان اخلاق، فقهاء، فیلسوفان، عارفان و سایر عالمان فرهنگ اسلامی (“اسلام دو”)، و گاهی به معنای مجموع افعالی که مسلمانان، در طول تاریخ انجام داده‌اند به انضمام آثار و نتایجی که بر آن افعال مترتب شده‌اند (“اسلام سه”). در این مقال، فقط به اسلام دو می‌پردازم که، در واقع، قرائت‌ها و روایت‌هایی است که عالمان دینی از اسلام یک داشته و عرضه کرده‌اند.

همه این قرائت‌ها و روایت‌ها را، در روزگار ما، می‌توان در سه گروه بزرگ جای داد: اسلام بنیادگرایانه<sup>۱۲</sup>، اسلام تجددگرایانه<sup>۱۳</sup> و اسلام سنت‌گرایانه<sup>۱۴</sup>. (۱)

۱. ۲. اسلام بنیادگرایانه، که نمونه‌اش را در وهابیت و سلفیگری می‌بینیم:

الف) اگر برای عقل استدلالگر<sup>۱۵</sup> حجیت و ارزش قائل باشد فقط در جهت کشف و استخراج حقایق از دل کتاب و سنت است و عقل را، گذشته از این نقش ابزاری که برای آن قائل است، عملاً منبعی در کنار دو منبع کتاب و سنت نمی‌داند؛ و، از این حیث، شدیداً نصگرا و نقلگراست؛ ب) بر ظواهر<sup>۱۶</sup> اسلام تأکید دارد، نه بر روح<sup>۱۷</sup> آن؛ ج) شریعت‌اندیش است و دیانت را بیش از هر چیز و پیش از هر چیز در رعایت احکام شریعت و فقه می‌داند و این احکام را تغییرناپذیر و خدشه‌ناپذیر می‌انگارد؛ و بنابراین د) برای تأسیس مجدد جامعه‌ای (یا جوامعی) که در آن (یا در آنها) شریعت و فقه به نحو اتم و اکمل اشاعه و ترویج یابد می‌کوشد؛ و از آنجا که تأسیس چنین جوامعی با وجود حکومت‌های غیردینی<sup>۱۸</sup> و فارغ از ارزش<sup>۱۹</sup> که جانب هیچیک از تصورات مختلفی را که در باب زندگی خوب وجود ندارد نمی‌گیرند، مشکل و بلکه محال است، (ها) نسبت به همه این قبیل حکومت‌ها سرناسازگاری و قصد براندازی دارد و سعی می‌کند تا نظام‌های حکومتی شریعتمدار و فقه‌گرا ایجاد کند؛ و) به تکثرگروی<sup>۲۰</sup> دینی قائل نیست؛ ز) با تکثرگروی سیاسی نیز روی خوش ندارد؛ ح) دین را برآورنده

همه نیازهای بشر، اعم از نیازهای معنوی مادی و معنوی و نیازهای اخروی، می‌داند، و، از این رو، ط) معتقد است که با ایجاد حکومت دینی می‌توان بهشت زمینی پدید آورد؛ ی) با فرهنگ غرب متجدد (مثلاً با فلسفه و ارزش‌های اخلاقی، حقوقی، و زیباییشناختی غرب) و حتی، در بعضی از موارد، با تمدن آن (یعنی علوم تجربی و فناوری و وضع معیشتی حاصل از آن) مخالف است، چرا که همه اینها را ناسازگار با اسلام، که البته کمابیش منحصر در شریعت و فقه است، می‌بیند، و یا سرچشمه مسائل و مشکلات کنونی جهان اسلام را غرب می‌داند که با سلطه‌طلبی<sup>۲۱</sup> و استعمارگری‌اش و هم با تهاجم فرهنگی‌اش، علی‌الخصوص در دو قرن اخیر، تقریباً همه جوامع اسلامی را، به درجات متفاوت، دستخوش نکبت و ادبار کرده است.

۲.۲. اسلام تجددگرایانه، که کسانی مانند سرسید احمدخان هندی، محمدعبده مصری، ضیاء گوکالپ ترک، و سیدجمال‌الدین اسدآبادی از نمایندگان شاخص آنند: الف) عقل استدلالگر را نه فقط ابزار کشف و استخراج حقایق کتاب و سنت می‌داند، بلکه منبعی در کنار دو منبع کتاب و سنت می‌انگارد؛ از این مهمتر، در صدد است که برای اثبات حجیت و واقع‌نمایی کتاب و سنت نیز از عقل استمداد کند؛ از این گذشته، حتی می‌خواهد که با یافتن اغراض و غایات احکام و تعالیم دینی و مذهبی التزام به آنها را نیز از صرف تعبد خارج کند و امری عقلایی جلوه دهد؛ و به محض اینکه اندک تعارضی میان ظواهر آیات و روایات با یافته‌های عقلی احساس کند آیات و روایات را از ظاهرشان عدول می‌دهد و به تأویل‌شان دست می‌یازد؛ و، از این جهت، عقلگرا و، تا آنجا که مقدور است، آزاداندیش و تعبدگریز است؛ ب) بر روح پیام اسلام تأکید دارد، نه بر ظواهر آن؛ ج) تدین را بیش و پیش از هر چیز در اخلاقی زیستن می‌بیند، آن هم اخلاقی این جهانی، انسانگرایانه، و احساساتی<sup>۲۲</sup> (مرادم از اخلاق احساساتی اخلاقی است که در آن به خوبی و بدی و درستی و نادرستی دائرمدار لذت‌بخشی و الم‌انگیزی است)؛ د) احکام شریعت و فقه را تغییرناپذیر نمی‌داند، بلکه بیشتر آنها را تخته‌بند زمان، مکان، و اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی جامعه عرب چهارده قرن پیش می‌انگارد و جمود بر آنها را موجب دور شدن از روح پیام جهانی و جاودانی اسلام می‌داند و، بنابراین، به هیچ روی، دغدغه تأسیس جامعه‌ای را ندارد که در آن احکام شریعت و فقه، مو به مو به همان صورتی که در هزار و چهارصد سال پیش اجرا می‌شده است، اجرا شود؛ بلکه بیشتر سعی در عقلانی‌سازی احکام شریعت و فقه و نزدیک ساختن این احکام به حقوق بشر و نوعی اخلاق جهانی مورد فهم و قبول انسان امروز دارد، و، به همین جهت، ه) سعی در ایجاد حکومت‌های شریعتمدار و فقه‌گرا ندارد و معتقد است که وجود جامعه‌ای دینی در سایه حکومتی غیردینی<sup>۲۳</sup> (غیردینی، نه ضددینی) نیز

ممکن است و، از این رو، فراق و فراغ سیاست از دیانت و دیانت از سیاست یقیناً ممکن و احیاناً مطلوب است؛ و) به تکثرگروی دینی قائل است؛ ز) از تکثرگروی سیاسی استقبال می‌کند؛ ح) دین را برآورنده نیازهای دنیوی معنوی و نیازهای اخروی می‌داند؛ ط) معتقد نیست که با تأسیس حکومت دینی و ایجاد جامعه دینی لزوماً رفاه مادی نیز حاصل می‌آید؛ ی) از تمدن غرب متجدد و، در بسیاری از مواضع، از فرهنگ آن نیز دفاع می‌کند و این تمدن و فرهنگ را در برآوردن نیازهای دنیوی مادی، که دین متکفل آنها نیست، موفق می‌بیند؛ و) یا دشمن جهان اسلام را بیشتر خانگی می‌داند، تا خارجی؛ و می‌گوید: «از ماست که بر ماست»؛ درست است که غربیان سلطه‌طلبی و استعمارگری نیز داشته‌اند، ولی این نیز درست است که: ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.

۳. ۲. اسلام سنت‌گرایانه، که شاخص‌ترین سخنگویان آن، در این قرن، کسانی مانند رنه گنون<sup>۲۴</sup>، فریتیوف شووان<sup>۲۵</sup>، تیتوس بورکهارت<sup>۲۶</sup>، مارتین لینگز<sup>۲۷</sup>، سید حسین نصر، و گی ایتون اند<sup>۲۸</sup>، (۲) الف) عقل استدلالگر را فقط ابراز کشف و استخراج حقایق کتاب و سنت می‌داند، ولی آن را منبعی در کنار این دو نمی‌انگارد، و این شأن اخیر را تنها برای عقل شهودی<sup>۲۹</sup> قائل است که پشتوانه حجیت و اعتبار دین است. اگر دست به تأویل کتاب و سنت بیازد بیشتر به حکم عقل شهودی است، نه عقل استدلالگر؛ و از این حیث، عقلگرا<sup>۳۰</sup> و آزاداندیش و تبعذگریز نیست، ب) مانند اسلام تجددگرایانه بر روح پیام اسلام تأکید دارد، نه بر ظواهر آن؛ ج) تجربت‌اندیش است و تدین را بیشتر نوعی سیر و سلوک باطنی و معنوی می‌داند که رعایت دقیق احکام شریعت و فقه شرط لازم، ولی غیر کافی، توفیق آن است؛ شریعت و فقه را، به هیچ وجه، هدف و غایت تلقی نمی‌کند اما وسیله و آلتی می‌انگارد که از توسل و تمسک به آن گریز و گزیری نیست؛ و، از این رو، هم کسانی را که شریعت را به جای آنکه وسیله بدانند هدف می‌دانند می‌نکوهد و هم کسانی را که حتی وسیله بودن اجتناب‌ناپذیر آن را هم منکرند؛ د) دغدغه تأسیس جامعه‌ای شریعتمدار و فقه‌گرا را ندارد، بلکه بیشتر در پی این است که در سطح عموم مردم نوعی اخلاق مبتنی بر «هر چه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز می‌پسند» و مدارا و مروت و آسان‌گیری بر دیگران و سختگیر بر خود رواج یابد و در سطح نخبگان و گزیدگان، یعنی کسانی که استعداد سیر و سلوک باطنی و معنوی دارند، قوه و شأنیت معنویت‌گرایی و استعلاجویی به فعلیت و تحقق نزدیکتر شود؛ و، بنابراین، ه) مانند اسلام تجددگرایانه، از جدایی دین از سیاست ناخشنود نیست و حکومت‌های غیر دینی را چندان مانع و مزاحم استکمال فرد در جامعه نمی‌بیند؛ و) مانند اسلام تجددگرایانه، به تکثرگروی دینی معتقد است؛ و، ز) از تکثرگروی سیاسی نیز استقبال می‌کند؛ ح) دین را فقط برآورنده نیازهای معنوی

می‌بیند؛ ط) اصلاً معتقد نیست که دین وعده تحقق بهشت زمینی داده باشد، بلکه برخلاف این معنا تأکید دارد؛ ولی ی) مانند اسلام بنیادگرایانه، با فرهنگ و حتی تمدن غرب متجدد بجد سر ناسازگاری دارد و این فرهنگ و تمدن را فرآورده عصر ظلمت و نتیجه دوری آدمی از اصل و فطرت معنوی خود و دارای ماهیتی ضددینی و غیرمعنوی می‌داند؛ اما یا) مانند اسلام تجددگرایانه، از جهت نکبت و ادبار جوامع اسلامی، مسلمین را بیشتر در خور ملامت و انتقاد می‌داند، تا غریبان و بیگانگان را.

۳. حال، به نحوی بسیار موجز، به بیان چند و چون ربط و نسبت لیبرالیسم با اسلام می‌پردازیم.

۳.۱. ناگفته پیداست که اسلام بنیادگرایانه نه با لیبرالیسم اخلاقی سازگار است، نه با لیبرالیسم سیاسی، و نه با لیبرالیسم الهیاتی.

۳.۲. و باز، شک نیست که اسلام تجددگرایانه هم با لیبرالیسم اخلاقی سازگار است، هم با لیبرالیسم سیاسی، و هم با لیبرالیسم الهیاتی. و واقعیت این است که هر چند تجددگرایی غیر از لیبرالیسم صور و اشکال عدیده دیگری نیز دارد، با این همه طرفدارن کنونی اسلام تجددگرایانه، در سرتاسر جهان اسلام، در اکثر قریب به اتفاق موارد مسلک لیبرالی دارند.

۳.۳. و اما اسلام سنت‌گرایانه نسبت به لیبرالیسم اخلاقی موضع موافق، نسبت به لیبرالیسم سیاسی موضعی بینابین دارد. این روایت از اسلام، بیش از آنکه دغدغه تغییر و اصلاح زیرنهادهای سیاسی جامعه را داشته باشد، به تغییر و اصلاح وضع و حال درونی و باطنی یکایک افراد اهتمام می‌ورزد؛ در تضعیف و امحاء امتیازات و تمایزاتی که لیبرالیسم در مقام الغاء آنهاست با این مسلک اجمالاً توافق دارد؛ ولی در تلقی این مسلک از آزادی سهیم و شریک نیست و تلقی‌اش از حقوق بشر با تلقی لیبرالی وفاق کامل ندارد؛ برخلاف لیبرالیسم، بشر را همواره در حال پیشرفت نمی‌داند، بلکه، برعکس، بر نوعی پسرفت معنوی و روحانی آدمیان انگشت «امید» را می‌نشانند؛ طبیعت آدمی را نیک می‌داند و آن را نفعه و نفعه الهی می‌انگارد ولی، با اینهمه، با تلقی لیبرالی از اصالت فرد موافقتی ندارد.

۴. نتیجه اینکه نمی‌توان مدعی شد که اسلام، به نحو اطلاق، با لیبرالیسم ناسازگار است و لیبرالیسم اسلامی و اسلام لیبرالی مفاهیمی متنافی الاجزاء اند<sup>۳۱</sup>. ولی البته می‌توان گفت که یکی از قرائت‌های اسلام، یعنی قرائت

بنیادگرایانه، با لیبرالیسم نمی‌سازد. و اما اینکه کدامیک از این سه اسلام منطقاً قابل دفاع‌تر است داستان بلند دیگری است که در حوصله این مقال نمی‌گنجد. ناگفته نگذارم که به گمان نگارنده این سطور، غیرقابل دفاع‌ترین قرائت اسلام همان قرائت بنیادگرایانه آن است.

پی نوشتها

۱. liberalism
۲. legalism
۳. rigorism
۴. factual
۵. tutiorism
۶. normative
۷. evelative
۸. factual
۹. orthodoxy
۱۰. Jaspers
۱۱. Vidler
۱۲. fundamentalist
۱۳. modernist
۱۴. traditionalist
۱۵. reason
۱۶. letter
۱۷. spirit
۱۸. secular
۱۹. value neutral



plularism	۲۰
imperialism	۲۱
sentimental	۲۲
secular	۲۳
Rene Guenon	۲۴
Frithjof Schuon	۲۵
Titus Burckhardt	۲۶
Martin Lings	۲۷
Gai Eaton	۲۸
Intellect	۲۹
rationalist	۳۰
paradoxical	۳۱

See Nasr, Seyyed Hossein, *The Need for a Sacred Science*, (Albany: SUNY, (۱). ۱۹۹۳), PP.۱۳۸-۱۴۰

(۲). اسلام سنت گرایانه را نباید با اسلام سنتی که در دو دهه اخیر در کشور ما بدان تفوه می شود اشتباه کرد. این اسلام سنتی، در واقع، چیزی جز نوعی فقه سنتی نیست که به استخدام نوعی اسلام بنیاد گرایانه، که چاشنی بسیار اندکی از اسلام تجدد گرایانه و اسلام سنت گرایانه نیز با خود دارد، درآمده است.

\* این مقاله نخستین بار در مجله کیان شماره ۴۸، سال نهم (مرداد و شهریور ۱۳۷۸)، صص ۱۰-۱۳ نشر یافته است.